

تکبرگی راه کارگر

روزنامه سیاسی هیئت اجرائی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارزنگ بامشاد پنجشنبه ۱۳۸۰-۲۷ دسامبر ۲۰۰۱ شماره ۱۳۵

حکومت ایران با آتش بازی می کند!

حسن آبکناری

هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص نظام در پایان آخرین هفته‌ی ماه رمضان، به عنوان امام جمعه تهران، و به مناسبت روز جهانی قدس سخنانی بر زبان رانده است که می‌باید مورد توجه قرار گیرد!

پیش از آن که در چند و چون این سخنان وارد شویم، فراهی‌های اصلی آن را برای اطلاع می‌آوریم. هاشمی رفسنجانی در پی بیان مطالبی علیه "استکبار و استعمار" و "حکومت جعلی اسرائیل"، به صراحت گفته است: «اگر روزی دنیای اسلام متقابلاً مجهز به سلاح‌هایی که اسرائیل دارد، شود، آن روز این راهبرد استکبار به بن بست خواهد رسید. چون استعمال یک بمب اتمی در اسرائیل هیچ چیز را باقی نمی‌گذارد، ولی در دنیای اسلام فقط آسیب می‌رساند... اگر روزی این انسان‌های خسته و مؤمن، عاشق شهادت تصمیم بگیرند منافع حیاتی استکبار را هر جا که هست، ضربه بزنند، این مقدور است... رودررویی نیروهای مخلص و شهادت طلب با قله‌های استکبار خیلی خطرناک است و ممکن جنگ جهانی سوم را شعله‌ور سازد».

این سخنان اگر بر زبان یکی از این آیت‌الله‌های هر دمبیل نظام، چون خزعلی یا ملاحسنی رانده می‌شد، می‌شد آن را جدی نگرفت و به بوزخندی بسنده کرد. اما این یاوه‌های خطرناک را یکی از رهبران درجه یک و بسیار زیرک و استراتژ نظام اسلامی بر زبان آورده است. همان کسی که به کوره جنگ ایران و عراق می‌دمید، مشاور اصلی رهبر مرده بود و امروز هم تراز رهبر "معظم" است و به حکم او قتیله‌ها پایین کشیده می‌شود، کسی که مردم به حق به او لقب اکبرشاه داده‌اند.

این که آیت‌الله‌های حاکم بر ایران در جنایت و سیاه کاری حدومرز نمی‌شناسند، کشف تازه‌ای نیست. این ویژه‌گی آنان است. اما چه شد و چه پیش آمده که آن‌ها آرزوهای خود را در این شرایط از زبان یکی از مهم‌ترین مهره‌های خود بیان می‌کنند؟

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام که در جریان فاجعه ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۱ در تبریز جستن از تروریسم مزرورانه اعلام کرده بود که "از اول" هم با ترور و تروریسم مخالف بوده و علیه آن مبارزه کرده است، امروزه به صراحت مدافع اقدامات تروریستی "عاشقان شهادت" می‌شود. او در روای "استعمال یک بمب اتمی در اسرائیل" است و سخن از رویارویی نیروهای "مخلص و شهادت طلب" با قله‌های استکبار می‌راند! و شعله‌ور ساختن آتش جنگ سوم جهانی را در چشم انداز وعده می‌دهد.

بقیه در صفحه ۲

ضوابط کار در کارگاه‌های کوچک کدام است؟

یوسف آبخون

اولاً - گرچه این پیمان هم، همانند تمامی قوانین موجود در این کشور و از جمله قانون اساسی آن، تحت حاکمیت مطلقه ولایت فقیه، فاقد ضمانت اجرائی است ولی چرا نباید این به اصطلاح اولین پیمان دسته جمعی در این کشور نیز همانند قوانین دیگر به تصویب مجلس و دولت آن برسد و به این ترتیب از ضمانت اجرائی برخوردار شود.

ثانیاً - گرچه این پیمان برای اولین بار با حضور نمایندگان سازمان بین‌المللی کار در این کشور به امضا رسیده ولی ناقض اصول اولیه مقاله‌نامه‌های همین سازمان بین‌المللی است که در آن شرط امضای پیمان‌های دسته جمعی به رسمیت شناختن تشکل‌های مستقل کارگری است. جا زدن رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار به عنوان نماینده رسمی کارگران در امضای این پیمان چیزی جز نقض اصول اولیه در پیمان‌های دسته جمعی و مقاله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار نیست. چیزی که نمایندگان سازمان بین‌المللی کار نیز با سخاوت کامل به نفع سرمایه‌داران داخلی و خارجی و به تبعیت از دستورات نهادهای مالی بین‌المللی به آن چشم پوشیده‌اند.

ثالثاً - چگونه می‌شود از امضای پیمان‌های دسته جمعی در این کشور سخن گفت در حالی سه سالی از تصویب قانون

محسن خواجه نوری معاون روابط کار و امور اجتماعی وزارت کار در مراسم امضای پیمانی که پیمان دسته جمعی عنوان شده، ادعا کرده است که با امضای این پیمان دسته جمعی بین تشکل‌های کارگری و کارفرمائی، روابط کار در کارگاه‌های کوچک (پنج کارگر و کمتر) قانون مند می‌شود. این پیمان دسته جمعی، که به قول مقامات رژیم در وزارت کار، نخستین پیمان دسته جمعی بین تشکل‌های کارگری و کارفرمائی در کشور است روز یکشنبه دوم دی ماه ۸۰ با حضور نمایندگان سازمان بین‌المللی کار میان رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور به عنوان نماینده رسمی کارگران و دبیر کانون عالی انجمن‌های صنفی و کارفرمائی ایران مبادله شد.

محسن خواجه نوری در مراسم امضای این پیمان دسته جمعی گفت: «این پیمان که توسط نمایندگان رسمی کارگران و کارفرمایان تهیه شده شامل آن دسته از کارگاه‌های کوچک می‌شود که از سال ۱۳۷۹ به بعد ایجاد شده‌اند». وی در مورد کارگاه‌هایی که قبل از این سال ایجاد شده‌اند و اکثر کارگاه‌ها را تشکیل می‌دهند و هم چنین تضاد این مسئله با اولین پیمان دسته جمعی توضیحی نداد. او هم چنین ادعا کرد که در این پیمان دسته جمعی بیمه کارگران، چگونگی رفع اختلاف میان کارگران و کارفرمایان و مسائل مربوط به حفاظت و بهداشت کارگران کمیونسوز نظردو قرار گرفته و تا پایان سومین برنامه توسعه اقتصادی اعتبار دارد. او اضافه کرد که این پیمان دسته جمعی که به امضای تمام تشکل‌های کارفرمائی و همین‌طور کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور رسیده از امروز لازم الاجرا می‌باشد.

روشن است که این به اصطلاح اولین پیمان دسته جمعی در این کشور که معلوم نیست چرا با این عجله میان به اصطلاح تشکل‌های کارگری و کارفرمائی به امضا رسیده، تنها پاسخی است فرمالیته به فشار نهادهای مالی و اقتصادی بین‌المللی به رژیم اسلامی برای به اصطلاح فراهم نمودن زمینه برای جلب سرمایه‌های خارجی به ایران. و از این نظر تنها مصرف خارجی دارد و به همین دلیل و به چند دلیل روشن دیگر فاقد اعتبار در میان کارگران کشور ما است. چرا که:

بقیه در صفحه ۲

زنان وزیر

شعله ایرانی

در صفحه ۳

نامه‌ی سرگشاده

به دو روش‌فکر و

اندیشمند بزرگ.

ژاکاریدا و ادوارد سعید

در صفحه ۳

زنان وزیر

شعله ایرانی

تصمیم‌گیرندگان ترکیب دولت موقت افغانستان، دو زن را به عنوان اعضای کابینه موقت معرفی کردند. یکی از این دو وزیر خانم سیما ثمر است که به سمت معاونت نخست وزیر هم برگزیده شده است. اگرچه این انتصابی فرمایشی است و بنا به ضرورت سیاسی و تبلیغاتی انجام شده اما در کشوری چون افغانستان که در آن زن صاحب‌حضور نیست، اهمیت و معنا دارد و می‌تواند درهایی را به روی زنان بگشاید و اندکی از اعتماد به نفس پای‌مال شده را به عموم زنان بازگرداند. دکتر ثمر سال‌هاست که در مناطق مرزی پاکستان و افغانستان پروژه‌های درمانی و آموزشی را با حمایت سازمان‌های زنان و ان‌جی‌او با درایت و دل‌سوزی، رهبری و خدمات زیادی به زنان و کودکان پناهنده‌ی افغانی کرده است. به نظر می‌رسد انتصاب او که پزشکی غیر محجبه و ظاهراً سکولار و از اقلیت هزاره است بیشتر تحت فشار سازمان‌های امداد رسانی و سازمان‌های زنان اروپا و آمریکا صورت گرفته است. بی‌شک پذیرش دکتر ثمر از جانب مجاهدین ضد زن کابینه که چنین زنانی را بر نمی‌تابند تحت فشار افکار عمومی جهان و برای آرام کردن آن است.

اما با هر انگیزه و به هر بهانه و تحت هر فشاری که پشت پرده‌ی کنفرانس بن در آلمان به مجاهدین سابق و تشکیل دهندگان دولت جدید تحمیل شد، امروز ما شاهد حضور دو وزیر زن در افغانستان همسایه‌ی جمهوری اسلامی هستیم. و این اقدامی است که چهره‌ی طالبانی رژیم جمهوری اسلامی ایران را بیش از پیش برجسته‌تر می‌کند و همین امر مورد توجه و هشدار زنان طرف‌دار رژیم نیز شده است.

می‌توان گفت که این دست‌چینی و به وزارت برگزیدن دو زن در افغانستان جنگ‌زده و طالبان زده، محصول مستقیم خواست مردم افغان و فرایند رشد گونونی مناسبات اقتصادی و تحول جامعه‌ی این کشور نیست و اقدامی است از بالا و از بیرون و استفاده‌ای است سمبولیک از زن. اما در ایران ما، که مردم در هر فرصت انتخاباتی دست و پا شکسته‌ای که می‌یابند بیشترین رأی را به زنان می‌دهند و وکیل اول و دوم چندین شهرش زن هستند و مردم‌اش آمادگی و خواست داشتن وزیر زن را دارند، حتی زنان ملتزم به نظام را هم به کابینه راه نمی‌دهند!

زنان ایرانی در سال‌های اخیر عزم کرده‌اند که به عرصه‌هایی که طبق سنت و بر اساس قوانین حاکم، مردانه هستند، وارد شوند و نشان

بقیه در صفحه ۳

تضعیف شده می‌بینند و حیا‌شان دیگر رنگی ندارد. این آسامه‌بن لادن است که تا دیروز به حساب آورده نمی‌شد و امروزه به امام‌زمان جنبش‌های عقب‌مانده بنیادگرایان دنیای اسلام تبدیل شده است.

بدون این‌که وارد مضمون خوب و بد درگیری‌ها شویم، حقیقت این است که در دنیای اسلام عملاً حکومت‌های عراق و طالبان بودند که با "استکبار جهانی" سرشاخ و سینه به سینه شدند و رهبران رژیم اسلامی در همان شعارهای خیابانی زنده باد! مرده باد! در جا زده‌اند! رهبری این نظام بی‌اعتباری خود را چه در داخل در بین "امت حزب‌الله" و چه در سطح جنبش جهانی حزب‌الله به روشنی درک می‌کند. بنابراین ناچار است با وجود خطرات جدی ناشی از عواقب این تهدیدها، حرف‌های "کنده‌ای" بزند تا شاید اعتبار از دست رفته خود را اندکی بازیابد. فراموش نباید کرد که در عین حال که بیان این "فرمایشات" مصرف تبلیغاتی خارجی دارد، کارکرد داخلی هم دارد و رژیم می‌کوشد با وارد کردن موضوع بین‌المللی و خارجی به درون، تشنج‌های خطرناک داخلی را کم‌رنگ کرده و بحران را به بیرون هدایت کند. آن‌ها می‌کوشند برای جناح‌های جفت‌و‌تاق خود "دشمن مشترک" بیافند تا از این طریق شاید موفق شوند بحران داخلی را مهار کنند!

خلاصه این‌که رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام با بیان این آروزهای بغایت ارتجاعی دو هدف را دنبال می‌کند: ۱- موقعیت از دست‌رفته و اعتبار تضعیف شده رهبری جنبش‌های بنیادگرای "ضد استکباری" آیت‌الله‌ها را تا حد ممکن بازسازی کند و حکومت ولایت فقیه را به "رادیکال‌ترین شکلی ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی جلوه دهد. اگر آسامه‌بن لادن می‌تواند پنتاگون را با خاک یکسان کند، چرا هاشمی‌رفسنجانی نتواند با بمب اتمی اسرائیل را محو نماید!! ۲- با عمده کردن یک موضوع بین‌المللی و نمایش "رادیکالیسم" ولایت فقیه در دفاع از فلسطین، درگیری‌های داخلی را به امری درجه دوم تقلیل داده تا از این طریق با انتقال بحران از داخل به خارج، امر فروپاشی خود را مهار کرده و آن را عقب بیاورد.

هر چند و به روشنی پیش‌برد این دو هدف امری محال است و محو کردن اسرائیل، آن هم با بمب اتمی اسلامی! حاصل خیال‌بافی دیوانه‌گان است و پیش از هر چیز بیان گر ماهیت جنایت‌کارانه و هیستریک رهبران حکومت اسلامی ایران است، اما از دیوانه‌گان انتظار هر چیز را باید داشت. زیرا غریق جز این‌که به هر خس و خاشاک برای نجات خود جنگ در افکند، چاره‌ی دیگری در مقابل ندارد. و درست همین دست‌وپا زدن‌های جنون‌آمیز رهبران اسلامی است که می‌تواند برای مردم ایران، منطقه و سراسر جهان عواقب فاجعه‌بار و جبران‌ناپذیری در پی داشته باشد. آن‌ها می‌دانند بیان این شعارها و آروزها آن هم در این شرایط بسیار حساس جهانی، بازی با آتش است. اما آیت‌الله‌ها برای ترمیم موقعیت متلاشی خود به هر تلاش مذبح‌خانه‌ایی تن در خواهند داد و از انجام هیچ جنایتی فروگذار نخواهند کرد حتی اگر آوار "جنگ مقدس" تمام منطقه را خانه‌خراب کند. به این نکته باید توجه جدی کرد و پیش از این‌که کار به آن جا بگشود، باید خانه‌ی خانه‌خراب‌کن‌ها را ویران کرد.

دنباله از صفحه ۱ حکومت ایران با آتش.....

بی‌گمان این سخنان از سر تصادف و صرفاً به قصد تهییج خلق‌الله در روز جهانی قدس بیان نشده و تنها ترمیم اهداف و آروزهای جنایت‌کارانه رهبران رژیم جمهوری اسلامی ایران نیست. این وعده‌ها و تهدیدها و آروزهای دورودراز عمدتاً حکم «شتر در خواب بیند پنبه‌دانه» را دارد. هر چند نباید فراموش کرد که آدم‌های مستأصل ظرفیت دارند به هر جنایتی دست بزنند. اما در پیش‌برد این اهداف و آروزها در رژیم جمهوری اسلامی ایران از حرف تا عمل آن قدر فاصله است که عمر رژیم کفاب پیش‌برد آن را نمی‌دهد.

از نامحتمل بودن عملی این "فرمایشات" که بگذریم، بی‌موقع بودن و خطرناک بودن این اظهارات است و می‌تواند عواقب غیرقابل پیش‌بینی‌یی را در برداشته باشد که در صورت دودش به چشم مردم در بند ملامت خواهد رفت. در شرایطی که حریف به لطف تروریسم کور شمیر را از رو بسته و میدان گرفته است، بیان این اظهارات جنون‌آمیز جز تحریک جنگ‌افروزان که به قصد تغییرات در جغرافیای منطقه و تضمین منافع غارت‌گرانه خود حاضر در صحنه هستند، چه نتیجه‌ای می‌تواند در برداشته باشد؟ آیا این نکته‌ها از چشم آیت‌الله‌ها به دور مانده است؟ بی‌گمان نه. آن‌ها پیش از هر نیروی دیگری خطرناک بودن آن را می‌دانند و می‌فهمند. حقیقت این است که بحران داخلی و فلج سیاسی در داخل و فروریزی اعتبار آیت‌الله‌ها به عنوان پیش‌قراول مدعی مبارزه علیه استکبار جهانی و امپریالیسم، آنان را به خودزنی کشانده است.

بیست‌وسه سال از حاکمیت سیاه حکومت ولایت فقیه در ایران می‌گذرد. رهبران این نظام در تمام این مدت جز هیاهو راه انداختن علیه استکبار جهانی و آمریکا، قدمی در عمل برداشته‌اند. و امروزه موقعیت خود را در میان بنیادگرایان دنیای اسلام و یا به قول هاشمی‌رفسنجانی "تیروهای مخلص شهادت‌طلب" به شدت

دنباله از صفحه ۱ ضوابط کار در کارگاه‌های.....

قراردادهای کار موقت و هم چنین حذف کارگران کارگاه‌های کوچک از شمولیت قانون کار اسلامی نمی‌گذرد و صحبتی از لغای آن‌ها در میان نیست.

رایعاً شرط اولیه پیمان‌های کار دسته جمعی شمولیت آن به کلیه کارگران است. چگونه می‌توان این به اصطلاح اولین پیمان پیمان دسته جمعی در این کشور را به امضا رساند و اکثریت قریب به اتفاق کارگران مشغول به کار در کارگاه‌هایی که قبل از سال ۱۳۷۹ ایجاد شده‌اند، را از شمولیت آن بیرون نهاد.

خامساً نه تنها این پیمان که بدون حضور نمایندگان تشکل‌های مستقل و واقعی کارگران به امضا رسیده بلکه هر پیمان و قانون دیگری نیز بدون به رسمیت شناختن و حضور فعال و آزاد تشکل‌های مستقل و واقعی کارگری فاقد اعتبار و ضمانت اجرائی خواهد بود.

داده‌اند که توقع و توانایی‌های بسیاری دارند، تا آن‌جا که خاتمی مجبور شد با وعده‌ی مشارکت زنان در کابینه از آنان رأی بگیرد. اما بلافاصله پس از پیروزی اعلام کرد که "شرمنده است و نمی‌تواند با انتخاب یک زن به عنوان وزیر ریسک کند". خاتمی در پاسخ اعتراضات گفت که الزامی برای انتخاب یک وزیر زن ندید. در واقع او بدون کوچک‌ترین تلاشی برای به اجرا در آوردن وعده‌ی انتخاباتی‌اش همان کرد که "علمای عظام" به او دیکته کردند. او نیز علی‌رغم ژست‌های طرف‌داری از زنان اعتراف کرد که اعتقادی به قابلیت زنان ندارد.

حالا جهان شاهد این است که کشور طالبان زده‌ی افغانستان که هنوز زنان کابل هم از ترس نه جرات برداشتن برقع‌های‌شان را دارند و نه حق حیات خود را باور، وزیر زن دارد اما جمهوری اسلامی که در آن هزاران زن قابل و توانا می‌توانند کاندید بالاترین مشاغل و پست‌های سیاسی باشند و اعتماد به نفس و روحیه‌ی مشارکت در آنان زبان‌زد جهانیان شده حتی یک وزیر زن هم ندارد و نمی‌خواهد هم داشته باشد. حتی خاتمی مدعی اصلاحات و گفت‌وگوی تمدن‌ها هم معتقد است که الزامی برای انتخاب یک زن به عنوان وزیر زن وجود ندارد.

بی شک مجاهدین افغانی دیروز و وزرای امروز هم اگر به حال خود گذاشته می‌شدند پاسخی چون خاتمی می‌دادند. همه کسانی که به حکومت دینی، از هر نوع‌اش، باور دارند اعتقادی به ضرورت مشارکت زنان در عرصه‌های تصمیم‌گیری ندارند و در بهترین حالت از حضور آن‌ها برای پیشبرد اهداف خود سود می‌جویند. چنان‌که خمینی برای پیش‌برد مبارزه خود علیه رژیم شاه از بیشترین حضور زنان در صحنه استقبال کرد اما بلافاصله پس از به چنگ آوردن قدرت به محدود کردن حقوق تا آن وقت به دست آمده‌ی زنان روی آورد.

اما زنان ایران نیازی به فشار از بیرون برای احقاق حقوق خود ندارند، بلکه بیش از هر چیز نیازمند آنند که پیوندهای خود با جنبش‌های توده‌ای، با جنبش کارگری، با جنبش جوانان، با جنبش‌های ملی و با مبارزات روشن‌فکران و دانش‌جویان و دانش‌گاہیان را هر چه بیشتر تحکیم کنند. جنبش‌هایی که خود نیز جزئی از آن‌ها هستند و در بسیاری از خواست‌های‌شان شریک. با چنین پیوندی و با گسترش مبارزه‌ی توده‌ای ضد استبداد فقهاتی و ضد هر تلاش ضد دموکراتیک و ضد زن است که می‌توان راه را برای حکومتی از آن خود مردم هم‌وار کرد و آن‌گاه زنان نیز می‌توانند در چنین حکومتی هم‌وزن نقش خود در هدایت کشور تأثیرگذار باشند.

نامه‌ی سرگشاده

به دو روشن‌فکر و اندیشمند بزرگ،

ژاک دریدا و ادوارد سعید

آقایان!

ما دانشگاهیان، نویسندگان، فعالین سیاسی و روشن‌فکران ایرانی که سال‌هاست به سبب پای‌بندی به آزادی و زِد حکومت دینی در تبعید به‌سر می‌بریم، با نهایت شگفتی و تأسف خبر مسافرت شما را به ایران دریافت کردیم. روزنامه‌ی «حیات نو» مورخ ۲۷ آبان ۱۳۸۰ (۱۸ نوامبر ۲۰۰۱) چاپ تهران، خبر می‌دهد که پروفیسور ژاک دریدا برای سخن‌رانی و بحث پیرامون فلسفه‌ی معاصر، نقد ساختارگرایی و شالوده‌شکنی که از سوی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تهران برگزار می‌شود در هفتم دی‌ماه (۲۸ دسامبر ۲۰۰۱) به تهران می‌رود و پروفیسور ادوارد سعید نیز از نیم‌سال دوم امسال به مدت یک فصل در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران تدریس خواهد کرد.

اینک با اتکاء به آن چه در آثارتان نوشته‌اید و در عمل از آن‌ها دفاع و با آن‌ها زندگی کرده‌اید و با نهایت احترام به شما و جای‌گاه‌تان نزد اهل دانش، خود را ناگزیر می‌دانیم نکات زیر را با شما در میان نهم.

شما به کشوری دعوت شده‌اید که آمال و آرزوهای مشروع مردم آن برای نیل به آزادی، مردم‌سالاری، جدایی دین از دولت، استقلال ملی و عدالت اجتماعی که طی قرن گذشته در سه قیام و انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶)، جنبش ملی کردن نفت (۱۹۵۱) و انقلاب ضدسلطنتی (۱۹۷۹) تجلی یافته بود. همه با استقرار استبداد دینی پای‌مال سخت‌ترین سرکوب‌ها گردیده و دست‌آوردهای این مبارزات یک به یک روده شد و بر باد رفت.

به کشوری که در "جمهوری" بی‌مسمایش در واقع خلیفه‌ای مطلق‌العنان به نام ولی‌فقیه فرمان می‌راند و حرف آخر را می‌زند.

به کشوری که آزادی اجتماعات و سندیکاها و انجمن‌ها و احزاب هنوز از خواست‌های اولیه و برآورده نشده‌ی مردم آن است.

به کشوری که بر زنان آن چنان وهن و ستمی رفته است که مردم در شعارها و تظاهرات سرکوب شده‌ی خیابانی، رژیم‌اش را به طعنه و به حق با حکومت طالبان مقایسه می‌کنند.

به کشوری که آزادی بحث و درس علمی نه تنها در دانشگاه‌های‌اش وجود ندارد، بلکه هزاران تن از استادان و نیروهای فکری و معنوی آن به سراسر جهان رانده و آواره شده‌اند و دانش‌جویانش در خیابان‌ها و خواب‌گاه‌ها سرکوب می‌شوند و به قتل می‌رسند یا در زندان‌ها به سر می‌برند.

به کشوری که نه تنها امنیت قضایی برای هیچ منتقدی وجود ندارد، بلکه اضطراب بی‌امینتی و بی‌قانونی بر آن مستولی‌ست و نه تنها جان انسان به چیزی نمی‌ارزد، بلکه ارزش جان زن و مرد و جان مسلمان و غیرمسلمان در آن یکی نیست.

تک‌برگی راه کارگر

به کشوری که خاک‌اش از خون هزاران نفر از مبارزان چپ و دموکرات و حق‌طلب، از خون نویسندگان و روشن‌فکران رنگین است. نویسندگانی که "جرم‌شان طرح یا ترجمه اندیشه‌ها یا متونی بوده که شما و امثال شما نیز در آثارتان مطرح کرده‌اید و پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای آنان هنوز مفتوح مانده است و فریاد دادخواهی بازمانده‌گان‌شان هنوز به جایی نرسیده است.

به کشوری که در آن دست می‌نرند، سنگ‌سار می‌کنند، شلاق می‌زنند، تفتیش عقاید می‌کنند، تکفیر می‌کنند و حتی در آن سوی دنیا هنرمندی چون سلمان رشدی را به کابوس زندگی مخفی می‌رانند و زندان‌های بی‌هیچ حساب و کتابی پُر است. کشوری که در آن وکلای مدافع را به دلیل دفاع از متهمان به محاکمه و زندان می‌کشند. آقای ژاک دریدا! شما از مومیا ابوجمال به حق دفاع می‌کنید، در تهران هزاران مومیا ابوجمال را از زن و مرد در محاکمات چنددقیقه‌ای سر به نیست کرده‌اند و پایه‌ی "جامعه اسلامی" را بر اجساد آنان بنا کرده‌اند.

به کشوری که سانسور در آن بی‌داد می‌کند و نویسندگان و هنرمندان و روزنامه‌نگاران و ناشران‌اش با انواع تهدیدها و خطرها روبه‌رو هستند.

به کشوری که شعارهای "استقلال"، "مبارزه ضدامپریالیستی" و "جامعه‌مدنی" در آن جز تزویر نیست. کشوری که «شهروند» در آن بی‌معناست. حقوق بشر به سخره گرفته می‌شود و پای‌مال کردن آن به حساب "ویژه‌گی‌های فرهنگی امت مسلمان" گذارده می‌شود.

به کشوری که حاکمانش سودای نمایندگی و رهبری "مستضعفان" ایران، بلکه جهان را دارند. اما پول‌پرستی و چپاول اموال عمومی سکه‌ی رایج زمام‌داران آن است و فقر و بیکاری و گرانی و اعتیاد و فحشاء در آن بی‌داد می‌کند.

استقرار حکومت واپس‌مانده اسلامی نه تنها برای مردم ایران مصیبتی دردناک بوده است و زدودن آثار زیان‌بار آن شاید نسل‌ها به درازا بکشد، بلکه در منطقه و جهان نیز جای‌پای فتنه‌انگیزی‌ها و تروریسم این نخستین حکومت اسلامی سلطه‌طلب در دوران جدید مشهود است.

در باره جنبش فلسطین، رژیم اسلامی، علی‌رغم همه ادعاهایش، جز برای شکاف‌افکندن گامی برداشته است. رژیم ایران با دامن زدن به تعصب‌های دینی و نامیدن فلسطینی‌ها تحت عنوان "مردم مسلمان فلسطین"، مسیحیان فلسطینی و از جمله آقای ادوارد سعید را فلسطینی نمی‌داند. راه حل جمهوری اسلامی جز افروختن تعصب دینی اسلامی در برابر تعصب دینی صهیونیستی چیز دیگری نیست و این با جامعه‌ی دموکراتیک‌ی که شما آقای ادوارد سعید برای یهودیان و فلسطینیان آرزو و پیشنهاد می‌کنید سرسازگاری دارد؟

آقایان گرامی! بگذارید دوست‌داران و شیفته‌گان اندیشه‌های شما در ایران سخنان نفر شما را هم چنان در آثار و کتاب‌ها تان جستجو کنند و از آن‌ها بهره‌مند شوند. ما نگران آنیم که رژیمی که سلطه‌ی خشونت‌بار خود را با توسل به دین و مقدسات توجیه می‌کند، از حضور شما برای بزک کردن چهره‌اش استفاده کند و باغ سیزی بقیه در صفحه ۴

دنباله از صفحه ۳ نامه‌ی سرگشاده...

بیاراید برای فریفتن نگاه جهانیان تا حقیقت هول‌ناک وجود خود را ببوشاند.

شما در نظر اهل فرهنگ در ایران، مظهر تعهد و اخلاق روشن فکری و فاصله‌ی انتقادی با قدرت‌های سیاسی هستید، ای کاش پیش از سفر به ایران فرصت می‌یافتید و نگاهی می‌انداختید به گزارش‌های مراجع بین‌المللی حقوق بشر در مورد ترانزنامه‌ی تجاوزات مکرر و مداوم ایران در این مورد که تنها گویای بخشی از واقعیت رعب‌انگیزی‌ست که در این سرزمین جریان دارد.

به خاطر اصولی که طی زندگی پر بار خود بدان‌ها پای بند بوده‌اید؛

به خاطر چراغ علم و خرد و نقد که هم‌واره فروزان نگه داشته‌اید؛

به خاطر آن که دزدان و جانیان و پاس‌داران جهل و تعصب دینی و فتواهای تکفیر و اعدام‌توانند با حضور شما در "ام‌القرای اسلامی" خود را متمدن جا بزنند و مصادیقی به دست دهند برای "گفت‌وگوی تمدن‌ها" و بردباری در برابر اندیشه‌ها و فرهنگ‌های دیگر و وجود فضای آزاد بحث و نقد؛

نگذارید رژیم جهل و خرافه و تازیانه اعتبار علمی و فرهنگی و اخلاقی شما را لکه‌دار کند.

از این دام‌گه بپرهیزید!

۵۳ اسامیر ۲۰۰۱ با نهایت احترام

امضاءها:

پیران آزاد، نعمت آرم، محمدآزادگر، روزبه آبادان، یوسف آبخون، ابراهیم آوخ، سعیدآهنگر، نسیم ابراهیم‌زاده، اکرم احمدی، مهرداد احمدی، داریوش ارجمندی، فروغ ارغوان، آزاده ارفع، مهدی استعدادی‌شاد، مینااسدی، یاوراستوار، فروغ اسدپور، بیژن اسکندری، جواد اسکویی، مریم اسکویی، راضیه اسماعیلی، لیلااصلانی، منصور افروخته، سعیدافشار، فریدون البرز، سیامک امجدی، کورش امجدی، نسترن امجدی، سیامک امیری، مهران امیری، شعله ایرانی، اصغرایزدی، پوران بازرگان، منیربرادران، نسیرین بشارت، مریم بشارت، مرضیه بقایی، سعید بهین، سهراب بهداد، نیلوفر بیضایی، رضایپایدار، مهران پاینده، هما پنداشته، حسن پویا، مینا پویا، مسعود ترکمان، فریدون تنکابنی، نصرت تیمورزاده، فریباثابت، عبدالله جاویدی، گلرخ جهانگیری، امیرجوهری، محمدجودکی، ناصر جوهری، رضاچیتگر، اکبرحاج بابایی، علی اصغر حاج سیدجوادی، حسن حسام، لاله حسین پور، زین العابدین حقانی، پرویزحق دوست، تراب حق شناس، محمدرضا خادمی، نسیم خاکسار، عباس خدقلی، زهره خیام، شهریار دادور، هوشیدردرآگاهی، مریم درخشان، مهرداد درویش‌پور، محمددشتی، علی دماوندی، منوچهر دوستی، حسین دولت‌آبادی، محمدحسین چراغی، مسعودرثوف، ابوالحسن رحیمیان، ایرج رضایی، داود رضوی، فرهمندکنی (اخوی)، فروزکنی، امیررضایی، ناصر روشن ضمیر، سعیدرهنما، حبیب ریاحی، میهن روستا، کامبیز روستا، امیرزاهدی، امیدزارعیان، فریده زبرجد، حسن زهری، ع-زنگنه، شهین زهتابی، حبیب ساعی، رضاسپیدرودی، فرج سرکوهی، بهمن سروش، بیژن سعیدپور، هدایت سلطان‌زاده، تقی سلطانی، فاطمه سلطانی، محمدسلطانی، منوچهر سلیمانی، عباس سماکار، کیومرث سنجر، آلبرت سهرابی، اسدسیف، اکبرسیف، بهروز سیمانی، فاطمه سعیدی شایگان، آزاده شکوهی، شهلا شفیق، محمدرضا شالگونی، اکبر شالگونی، رضاشکوهی، حامد شهیدیان، فریبرز شیرزادی، منوچهر صالحی، عصمت طالبی، رضاطاهری، بهروز عارفی، احمدعلی پور، ایرج عماد، سروژ قازاریان، رضاغفاری، علی غفوری، محمدفتحی، بهروز فراهانی، مسعودفرزانه، سهیلا قاسملو، وجیه الله محمدقاسمی، سیامک قبادی، بهرام قدیمی، زویا قشلاق، شهره قنبری، شیرین قنبری، بیژن کاتبیان، داریوش کارگر، عمر کریمی، آرش کمانگر، بهرام کلاه زری، فریدون کهن، مهدی کیا، میترا گوشه، شهاب لیب، فاطمی لوسانی، باقر مؤمنی، سیامک مؤیدزاده، مسعود مافان، روبن مارکاریان، نسیرین مجدپور، نادره مجدپور، حشمت محسنی، سارامحمود، یادی محمودی، رضامرزبان، زمان مسعودی، یاسمین میظر، اردشیرمهرداد، نجمه موسوی، رضا ناصحی، مهدی ناظر، مهناز نامدار، جمیله ندایی، بصیر نصیبی، ناهیدنظمی، حسین نقی پور، احمدبناسازنوری، شهین نوایی، حمیدنوذری، حمیلانسیگلی، تقی هاشمی، فریده هرندی، مهدی هرندی، بابک یزدی، موسی یوسفی.

اعتراض کشاورزان چای کار منطقه لاهیجان

امیر جواهری

بدنبال اعتراضات پیشین، با فراخوان مجدد چای کاران شهرستان املش و دعوت آنان از چای کاران منطقه جهت سازمان‌دهی حرکات اعتراضی جمعی در گیلان روز سه‌شنبه ۲۷ آذر ۸۰ تعدادی از زنان و مردان چای کار در برابر فرمانداری لاهیجان اجتماع کردند و خواستار مطالبات خود شدند.

بخشی از کشاورزان چای کار هم‌چنان در طلب وصول بها و محصول برگ سبز چای واگذاری‌شان به کارخانه‌ها، از سیاست سازمان چای و کارشکنی‌های آنان گله دارند. جمعی به نرخ‌گذاری‌ها و سواستفاده‌های کارشناسان دولتی معترضند.

در حال حاضر بیش از ۵۷ هزار خانوار چای کار گیلان حدود یک میلیارد و هشتصد میلیون تومان از کارخانه‌های چای‌سازی بخش خصوصی و دولتی طلب کار می‌باشند. کشاورزان بر این باورند که این مبلغ در نزد بانک‌های استان گیلان موجود است. اما با کارشکنی‌های عوامل سازمان چای در جهت هم‌راهی و تقویت دلالتی‌گری، تجارت مافیای چای و ایجاد نوعی رقابت سودآور و به ورشکستگی کاذب کشاندن صنعت چای داخلی، از پرداخت پول به چای کاران خودداری می‌کنند.

در اجتماع اعتراضی روز سه‌شنبه ۲۷ آذر ۸۰ در مقابل فرمانداری لاهیجان، اجتماع کنندگان چندین ساعت متوالی به پا ایستادند. سرانجام فرماندار شهر، به میان تظاهرکنندگان آمد و قول بازپرداخت بدهی به آنان را بر زبان راند و بدین ترتیب چای کاران موقتاً به اقدام خود پایان دادند.

از طرفی قربانی امام جمعه مرکز گیلان (رشت) که بعد از مرگ احسان‌بخش جانشین وی گردید، خواستار رسیدگی به نابسامانی چای کاران منطقه لاهیجان گردید. قربانی خود یکی از عوامل توسعه بحران چای منطقه در پشتیبانی از تجار و واسطه‌های خرید چای و آقازاده‌های مافیای چای می‌باشد. او با آشنایی به عمق بحران و به خیابان آمدن هزاران تن از کشاورزان در فروردین گذشته و راه‌بندان جاده لنگرود و لاهیجان اظهار داشت: «بررسی مشکلات چای به صورت شتاب‌زده و بدون ارزیابی کارشناسانه انجام گرفته و در آینده این بخش از اقتصاد کشور را با بحران جدی روبرو خواهد کرد. چنانچه ما به این بخش از کشاورزان پاسخ درست ندهیم و به اتخاذ راه کارهای مناسب برنیاییم، مشکلات چای کاران بیشتر و پیچیده‌تر خواهد شد».

کشاورزان چای کار نباید به وعده‌های دروغ مسئولین و امام جمعه قربانی چشم بدوزند، زیرا که هم‌چون گذشته راه کار پیشنهادی و مورد نظر قربانی با بازگذاشتن دست واسطه‌ها، تجار منطقه، مافیای واردکننده چای، به ورشکستگی و خانه‌خرابی کشاندن کشاورزان چای کار می‌انجامد.

کشاورزان راهی جز ایجاد تعاونی‌های تولید، مصرف، زنجیره‌ای کردن سندیکای چای کاران و سازمان‌دهی اتحادیه سراسری چای کاران و باغ‌داران سراسر شمال ایران را در برابر خود ندارند.

کشاورزان می‌بایست در کنار هر کارخانه، تشکل مستقل خود را به وجود آورند و در پیوند با کارگران کارخانه‌های چای، خود را برای مبارزه متحدانه بهار آینده، از همین امروز آماده سازند.

نظام سرمایه‌داری اسلامی ایران، امامان جمعه آن، با کشاورزان نیستند. بلکه در برابر آنانند. باید به شکلی یک‌پارچه بر چنین سیستمی شورید و بخش خصوصی، سازمان چای و کارخانه‌داران را وادار به عقب‌نشینی نمود تا محصول داخلی از رونق نیافتد و کشاورزان زحمت کش منطقه با زندگی شرافت‌مندانه خود هم‌راه گردند.

کمک مالی حیدر زاعی ۲۰۰ فرانک